



صدسال خاطره

پیر مرد و همینگوی

و دریا

ترجمه شروین شهامی پور



صد سال خاطره

صد سال ستارگان درخشیدند و قرن تازه با ستارگان تازه آغاز می شود. اما آن چه از صد سال ستاره می ماند، خاطره هایی است که نسل در پی نسل تاریخ بشریت را می نویسند. در واپسین لحظه های قرن به جست و جوی خاطره ها رفتیم. کاوش صد سال خاطره ها

گریگوریو فوننتس Gregorio Fuentes ۱۰۱ ساله از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۶۰ کاپیتان کشتی ارنست همینگوی بود تا زمانی که او کوبا را ترک کرد. فوننتس الگوی ماهیگیر در «پیر مرد و دریا» است.

من کاپیتان یک کشتی ماهیگیری در کوبا بودم. در راه ساحل نیواورلئان New Orleans در آمریکا بودم که توفانی شدید درگرفت. همه در کشتی نگران و وحشت زده بودند و من تصمیم گرفتم که لنگر بیندازم و با قایق کوچکتری به سمت ساحل بروم. در مسیرم به سمت ساحل مردی را در قایقی کوچک دیدم که در میان توفان در آستانه غرق شدن بود و من بلافاصله به کمکش شتافتم. وقتی شروع به صحبت با او کردم متوجه شدم که اسپانیایی را به طرز غریبی صحبت می کند. سعی کردم به او حالی کنم که باید سوار قایق من شود و قایقش را دنبال خودمان بکشیم. او از حرف های من هیچ نمی فهمید ولی مکرراً می گفت: متشکرم، متشکرم. او بالاخره همراه من آمد و با هم به Dry Tortugas در نزدیکی ساحل فلوریدا رسیدیم. وقتی که در ساحل پیاده شدیم یا نگاهی مبهوت به دوروبرش

نگریست چرا که هیچ تمدنی در آن جانبود. او به من گفت: هیچ آمریکایی نمی تواند تصور کند که این جا چه منطقه بکری است. من از او پرسیدم: ببخشید که این سؤال را از شما می پرسم ولی ملیت شما چیست؟ و او پاسخ داد که آمریکایی است و در Cayo Hueso زندگی می کند. آن مرد از من پرسید که چگونه می تواند از این جا خارج شود؟ به او گفتم: «نگران نباش یک قایق گارد ساحلی هر ۸ ساعت یک بار از این جا عبور می کند و من به تو کمک خواهم کرد که به آن ها علامتی بدهی» بعد از آن مرد گفت: «خوب، بعد از این که سفرتم تمام شد ترتیبی بدهیم که دوباره یکدیگر را ببینیم و با هم صحبت کنیم و من ترجیح می دهم که در کوبا باشد چون من کوبا را می شناسم»

من گفتم: «بگذار آدرس را بدهم» و مرد جواب داد که ترجیح می دهد که او را در هتل Admbos Mundos ملاقات کنم. دو هفته بعد او را در هتل دیدم و او این بار اسپانیایی را بسیار درست و سریع صحبت می کند. او گفت که یک قایق ساخته است و به یک کاپیتان برای آن نیاز دارد ولی نمی خواهد که هر کسی باشد و

گفت: «می خواهم تو کاپیتان قایق من باشی، کسی که زندگی مرا نجات داد» و من گفتم: «قبول. من کاپیتان قایق تو خواهم شد»

این اتفاق در سال ۱۹۳۵ روی داد. مدتی با هم کار کردیم و بعد جنگ جهانی دوم شروع شد. همینگوی به من گفت که می خواهد به جنگ برود. و از من قول گرفت که مراقب خودم باشم. من به او گفتم: «بگذار چیزی بگویم، هر کجا که بروی با تو خواهم آمد. اگر بمیری با تو خواهم مرد و دیگر هیچ حرف دیگری باقی نمانده»

گفتم که «ما با هم خواهیم بود ولی باید اسممان را تغییر دهیم چون تمام اسپانیایی ها، ایتالیایی ها و انگلیسی ها تو را می شناسند و این برایمان مشکل ایجاد می کند. اسم تو «پاپا» Papa خواهد بود. (این گونه بود که او این نام را گرفت) و من نامی ایتالیایی انتخاب می کنم مثل گریگورینی Gregorini و با این نام ما به جنگ رفتیم تا زیر دریایی های آلمانی را از ساحل کوبا برانیم.

پیر مرد خاطراتش از همینگوی داستان نویس را هم این گونه بیان می کند: او همه کتاب هایش را در قایق

نوشت. او ترجیح می داد تا روی آب بنویسد ولی پاک نویس و تغییرات آن ها را در رستوران La Terraza انجام می داد. فیلم «پیر مرد و دریا» در همین جا با ماهیگیران واقعی فیلمبرداری شد.

یک بار ما در پرو برای ماهیگیری رفته بودیم و ماهی عظیمی را صید کردیم که ۱۵۴۲ پوند وزن داشت. این وزن در سال ۱۹۵۶ این یک رکورد بود و تا ۴۰ سال بعد هم تا سال ۱۹۹۶ در کوبا باقی ماند و بعد از آن هم مجسمه ای به یادبود آن ساختند.

ماهیگیر همینگوی بود. من از قایق مراقبت می کردم و همینگوی ماهی را می گرفت. ما یک تیم عالی بودیم.

او قلبی رئوف برای کودکان و زنان پیر داشت. هدیه خریدن برای دیگران را دوست داشت. او هیچ گاه کسی را برای ماهیگیری به قایق دعوت نمی کرد و آن ها را تنها به عنوان مهمان دعوت می کرد ولی وقتی می خواست که به ماهیگیری برود دوست داشت که تنها بر ماهیگیری تمرکز کند.